

بخش خاطرات

غلامرضا کرباسچی

انقلاب اسلامی ایران به روایت خاطره

(قسمت ششم)

انقلاب را روایت کردیم و از انجمنهای ایالتی و ولایتی و سپس رفراندم، سخن گفتیم. سرفصلهایی که حکایت آن را به روایت خاطره آوردیم از این قرار بود:
عقب نشینی رژیم و پس گرفتن لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی؛
به میدان آمدن شاه با طرح لوایح ششگانه؛
تظاهرات مردم قم در مخالفت با رفراندوم؛
هجوم اوباش به بازار و شکستن درب مغازه‌ها در قم؛
سفر شاه به قم و سخنرانی توهین آمیز وی نسبت به روحانیت؛
یأس شاه از ملاقات با علمای قم؛
تظاهرات در بازار تهران و سرکوب تظاهرات و توهین به مرحوم آیت الله خوانساری؛
فرا رسیدن ماه رمضان و تظاهر به مذهب از سوی رژیم؛
ملاقات شاه با مرحوم راشد در مدرسه سپهسالار و سخنرانی تهدیدآمیز وی با عبارت «ما اکنون شمشیر را از رو بسته ایم!»؛
سخنرانی حضرت امام بعد از ماه رمضان؛
نزدیک شدن سال جدید ۱۳۴۲ و تحریم عید از سوی روحانیت؛
هجوم مأموران رژیم به مدرسه فیضیه و طالبیه . . . ؛
ولغو امتیاز معافیت طلاب از خدمت سربازی.

مروری بر رویدادهای بهاری پرماجرا

با یورش رژیم شاه به فیضیه، نهضت به مرحله‌ای جدید گام نهاد و رویارویی روحانیت با رژیم بیش از پیش جدی شد. پاره‌ای از پیامدهای یورش به فیضیه در خاطرات خاطره‌داران مورد اشاره قرار گرفت. اینک برآنیم که از خاطرات گوناگونی که در این زمینه در اختیار داریم، به گونه‌ای جمع‌بندی دست یابیم:

۱ - لحظاتی چند، سکوت وحشت بر زادگاه نهضت (قم) سایه افکند، دل‌هایی به تردید دچار شد و زمزمه عقب‌نشینی از پاره‌ای بیوت به گوش رسید.

۲ - بی‌درنگ رهبری نهضت به بهانه پاسخ به تلگراف تسلیت علمای تهران، بر وحشت و تردید نهیب زد و بر پندار سازش و عقب‌نشینی خط ابطال کشید. این تلگراف در آن ایام به تلگراف ۶۰۰ کلمه‌ای شهرت یافت.

۳ - سیل تلگرافها و پیامهای تسلیت به سوی قم سرازیر گردید و نمایش شکوهمندی از انسجام و همبستگی هواداران نهضت آغاز شد.

۴ - در فضای جدید، بسیاری از فرزندان فیضیه ناگزیر از سفر به شهر و روستای خود شدند و هریک چونان پیک انقلاب، مردم را در جای جای کشور در جریان مسایل گذاشتند.

۵ - سفرهایی نیز از هر سو به قم آغاز شد و بازدید فیضیه که به نمایشگاهی از مظلومیت روحانیت و خشونت دشمن تبدیل شده بود، در تحریک عواطف به سود نهضت منشاء نقشی وصف‌ناپذیر گردید. بدین سان حوزه علمیه قم چونان شبکه سیاسی فعالی در صحنه سیاست و تاریخ حضور می‌یافت.

۶ - پیچ و خم کوچه‌های «یخچال قاضی» قم در آن ایام شاهد رفت و آمدهایی بود که هیچ بیان و قلمی را یارای شرح آن نتواند بود. بازدیدکنندگان فیضیه، گروه‌هاگروه در فرصتهایی نه چندان طولانی در خانه‌ای محقر، پیرامون شخصیتی حلقه می‌زدند که در برق نگاه و طنین کلامش، نوید رهایی از وضع موجود را به سوی آینده مطلوب درمی‌یافتند و گویی با مبادله نگاه بیعت می‌کردند. . .

گفتنی است که زابیرین قم و بازدیدکنندگان فیضیه به بیوت دیگر نیز رفت و آمد داشتند، ولی «میان ماه من تا ماه گردون. . .»

۷ - با اشاره امام قدس سره و ابتکار پیروان، موجی فزاینده به عنوان برگزاری مراسم شهدای فیضیه - به ویژه در تهران - آغاز شد.

۸ - رژیم یورشی دیگر را به عنوان اعزام طلاب به سربازی آغاز کرد که از آن طرفی نسبت .

۹ - به فاصله‌ای کوتاه، موج خشم عمومی، رژیم شاه را در موضع انفعالی قرارداد و از راههای خاصی زمره تعمیر فیضیه را مطرح کرد که با هوشیاری و مخالفت امام قدس سره روبه‌رو شد .

۱۰ - بعد از تعطیلات نوروزی درس و بحث حوزه آغاز شد و در این میان مجلس تدریس پرچمدار نهضت را، شکوهی ویژه بود .

با شیطنت عوامل رژیم و ساده‌اندیشی متولیان مسجد اعظم، بر سر راه تدریس امام - در شبستان آن مسجد - مانع تراشیهایی شد که با هوشیاری و بزرگواری امام توطئه خنثی گردید . چند روزی صحن کوچک حضرت معصومه (ع) صحنه تدریس امام شد و سرمای لطیف بهاری نوازشگر شاگردان و . . . و واکنش این وضع به زیان دشمن تمام شد و پوزش آیت الله زاده بروجردی با بزرگواری امام پذیرفته شد و دیگر بار شبستان مسجد اعظم با استقبال از حوزه تدریس فقه امام، رونق یافت . . .

آنچه گذشت جمع بندی مهمترین حوادث تاریخ انقلاب اسلامی در یکی از مقاطع حساس و پرخطر آن بود که در شماره‌های گذشته یاد - و در بخش تاریخ انقلاب به روایت خاطره - پاره‌ای از خاطرات و اسناد مربوط به آن منتشر شد و به دلیل دوری از «اطناب» و رعایت صرفه‌جویی همه‌جانبه، از انتشار تمامی اسناد و خاطرات خودداری شد . در اینجا تنها به انتشار خاطره‌ای بسنده می‌کنیم که بیانگر گوشه‌ای از فضای آن روزگار است .

پیش از این اشاره شد که حضرت امام قدس سره به بهانه پاسخ به تلگراف تسلیت علمای تهران، در حقیقت اعلامیه‌ای صادر کردند که در شکستن فضای وحشت و سکوت نقش بسیار مهمی داشت . اینک باید خوانندگان یاد را در جریان این واقعیت قرار دهیم که چنین اعلامیه مهمی در آن شرایط - که می‌توان اوج اختناقش نامید - چگونه تکثیر شد و به دست مردم رسید .

خاطره‌ای از مهدی جوانمردی*

می‌دانیم که در آن ایام جمعیت‌های مؤتلفه - چونان بازوان فعال نهضت - در پیام‌رسانی نهضت، نقش مؤثری داشتند و کار اصلی تکثیر اعلامیه با آن جمعیت

بود و به‌ویژه از شهید عراقی در خاطره‌خاطره‌داران تکاپویی فراموش‌نشده‌ی ثبت است. در اینجا خاطره‌ای داریم از آقای مهدی جوانمردی که در ارتباط با آن جمعیت، در قم فعالیت‌هایی داشت. گفتنی است که برادران جوانمردی که دو همزاد هم‌سیمایند، برای انقلاب‌آشنایان چهره‌ای کاملاً آشنایند. . .

به هرحال اینک این شما و این خاطرات آقای مهدی جوانمردی:

«دم غروب بود با اخوی داخل مغازه نشسته بودیم که دیدیم يك سواری تمیز آمد جلوی مغازه ما ترمز کرد و گفت: سهم شما را بردیم تو کاروانسرا گذاشتیم. سهم ما تقریباً نصف سهمیه سراسر ایران بود. باید از قم به جاهای دیگر، مثل اصفهان، شیراز، و . . . بخش می‌شد.

همراه اخوی به کاروانسرا رفتیم. يك کارتن و يك گونی آنجا بود. اخوی کارتن را گذاشت پشت چرخ دامادمان حاج محمد بنایی. به این بنده خدا گفت: بپر منزل آقا (حضرت امام). چون من و اخوی شناخته شده بودیم و امکان داشت ما را تعقیب کنند، به همین دلیل خودمان نبردیم. مغرب بود، رفتیم داخل مسجد نماز بخوانیم که اخوی گفت من خیالم راحت نیست. این را گفت و رفت سوار يك تاکسی شد که کارتن را پس بگیرد. نزدیک چهارراه بیمارستان کارتن را می‌گیرد و می‌آورد در خیابان ارک نزدیک منزلمان به يك مغازه عطاری می‌دهد و می‌گوید: این کارتن این جا باشد من برمی‌گردم.

سپس به منزل امام می‌رود، نزدیک منزل امام می‌بیند آقای ورامینی، حاج آقا محمود طباطبایی و آشپخ محمود خادمی (از ملازمین بیت حضرت امام) با عجله دارند می‌آیند و شدیداً ناراحت‌اند. اخوی سؤال می‌کند: چیه؟ چه خبره؟ چرا ناراحتید؟ اینها می‌گویند: مقدار زیادی اعلامیه در راه هست، از تهران می‌آورند منزل امام و اطراف خانه امام را نیروهای ساواک و اطلاعات شهربانی محاصره کرده‌اند! اخوی به آنها اطمینان می‌دهد که خیالتان راحت باشد، آن اعلامیه‌ها به دست اهلس رسیده، به دست مأمورین نمی‌رسد!

سپس اخوی می‌رود خدمت حضرت امام و می‌گوید: آقا اعلامیه‌ها را بردیم مغازه و از آنجا می‌بریم منزل. حضرت امام می‌فرمایند: منزل نبرید.

اخوی آمد به اتفاق رفتیم اعلامیه‌ها را بردیم به انباری پشت مغازه. چند نفری که مخصوص توزیع اعلامیه بودند آمدند و هر يك مقداری از اعلامیه‌ها را بردند.

تنها گونی اعلامیه مانده بود که باید به منزل امام می‌بردیم. صبح رفتیم به انباری. آنجا انبار يك بارفروشی بود. صاحبش شخصی بود به نام مشهدی حسین

توکلی . ابتدا شاگردش را فرستاد پی نخود سیاه! سپس داخل انبار شدیم، چند جعبه انار را باز کردیم، کف جعبه اعلامیه ریختیم، مقداری پوشال روی آن ریختیم و سپس مقداری انار و مقداری پوشال، تا به صورت طبعی يك جعبه انار شد؛ درب جعبه را میخ کوبیدیم و به این ترتیب چند جعبه انار آماده شد. سپس يك مالی پیرمرد را [باربر] صدا زدیم و انارها را بار کردیم و گفتیم: برو منزل آقا! من و اخوالزوجه ام عباها را به سر کشیدیم و دنبال اعلامیه ها آمدیم. اطراف خانه پر از مأمورین گشت ساواک بود. رسیدیم در منزل امام گفتیم: انارها را بگیرید. آقای صانعی، آقای رسولی و حاج آقا محمود سریع آمدند بار انار را گرفتند. من رفتم توی خانه؛ بار انار رفت تو سرداب؛ دیگر خیالمان راحت شد. من آنقدر دلهره و ناراحتی و هیجان داشتم که نمی توانستم حرف بزنم. نشستم آنجا با اشاره يك آب جوش خواستم؛ آب جوش را خوردم کمی حالم بهتر شد. آقای صانعی رفت خدمت امام و گفت: آقا خیالتان راحت باشد، اعلامیه ها رسید. آقا فرمودند: بگویند جوانمردی بیاید. رفتم خدمت ایشان سلام کردم و دستشان را بوسیدم. امام فرمودند: خوب، چه کردی؟ گفتم: من با بار انار، اعلامیه ها را آوردم! امام سه مرتبه فرمودند: احسنت. چه خوب است مسلمانها زیرك و دانا باشند و گیر نیفتند.»

در انتظار محرم

هرچند رهبری نهضت، بی درنگ پس از یورش رژیم به فیضیه، با پاسخی کوبنده و دندان شکن، فضای وحشت را شکست؛ اما در جمع بندی حوادث می توان دریافت که برای پاسخ اصلی در انتظار فرصتی دیگر بود؛ فرصت محرم و عاشورا...

در یکی از جلسات خاطره گویی مشترك در بنیاد تاریخ... در این زمینه بحثی پیش آمد که در نگاهی، بهره گیری از فرصت محرم و عاشورا به سود نهضت، به تدبیری از رهبری تعبیر می شد؛ و در نگاهی دیگر، روی امداد غیبی تکیه می شد که بسا بتوان در ترکیب این دو نگاه، از تعبیر «توفیق» سود جست؛ که بی شك بی امداد حق هیچ پیروزی فراچنگ نیاید و این بدان معنی نیست که از استعدادها در جهت اهداف صحیح بهره گیری نشود و بهره گیری از عقل و تدبیر از شرایط بهره مندی از امدادهای غیبی است.

به هرحال تمامی شواهد بیانگر این واقعیت است که حضرت امام قدس سره

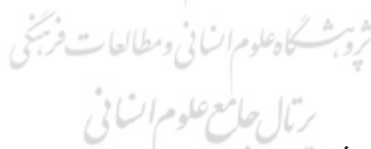


آقای جوانمردی پشت سر حضرت امام (کنار کودک)؛ جوانمردی پشت سر حضرت امام (ایستاده)؛ و نخستین بازدید حضرت امام از فیضیه در سال ۱۳۴۳ (پس از یورش رژیم)

در فاصله ماجرای فیضیه و محرم، در انتظار اقدامی اساسی بودند و شرایط - حتی خانوادگی - را به گونه‌ای فراهم کرده بودند که با تمامی استعداد وقف آن اقدام باشند...

اولین بازدید از فیضیه، پس از یورش رژیم

تعطیلات حوزه به مناسبت فرارسیدن ایام محرم در پیش بود و امام طی بیاناتی آگاهی بخش و هیجان انگیز، شاگردان خود را برای حضور در میدانی دیگر آماده ساخت و در پایان، مظلومیت فرزندان فیضیه را یادآور شد و اعلام کرد که برای اولین بازدید پس از یورش رژیم و خواندن فاتحه، عازم رفتن به فیضیه است و بدین سان راهپیمایی باشکوهی در معیت امام به سوی فیضیه انجام شد. امام در فیضیه حضور یافت، در یکی از ایوان‌ها و کنار حجره‌ای آسیب‌دیده نشست و بی مقدمه مجلس سوگواری برگزار شد؛ و این خود الگویی بود برای برگزاری جلسات سوگواری در ایام محرم. بدین سان خط مبارزه در محرم روشن و روشن‌تر گردید.



- * (در مورد خاطره آقای مهدی جوانمردی، گفت و گویی با جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ حسن صانعی پیش آمد که در زدودن پاره‌ای ابهامها و تصحیح برخی اشتباهات می‌تواند سودمند باشد. نکته‌های مهم این گفت و گو بدین شرح است:
 - ۱ - این داستان مربوط به اعلامیه حضرت امام قدس سره درباره کاپیتولاسیون است. گفتنی است که گوینده خاطره نیز در این مورد دچار تردید بوده است.
 - ۲ - اعلامیه‌ها از تهران به وسیله حاج ابوالفضل توکلی - عضو فعال جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی - به قم حمل شد.
 - ۳ - پس از حمل اعلامیه‌ها به بیت حضرت امام، مرحوم حجت الاسلام سید کاظم قرشی آنها را از در دیگری به مراکز تعیین شده منتقل کردند.

اقوام و ملل جان و مال نمی دہند کہ

برای خود شکر ناز و اورنات

پرتال جامع علوم انسانی

درست کنند.

کتاب زودرس